

علی... و این همه یگانگی

یکی از بزرگان در بیانی امام علی(ع) را اینگونه معرفی می‌کند: «علی در معرض سترگ‌ترین تجربه‌های هستی»؛ به راستی چه رازی در وجود علی بود که تنها او از میان ابنای بشر این یگانگی را یافت که در معرض این تجربه‌های بزرگ بشری قرار گیرد و نفس خاتمیت در وجودش متجلی شود.



همشهری دو - پیام صدریه: یکی از بزرگان در بیانی امام علی(ع) را اینگونه معرفی می‌کند: «علی در معرض سترگ‌ترین تجربه‌های هستی»؛ به راستی چه رازی در وجود علی بود که تنها او از میان ابنای بشر این یگانگی را یافت که در معرض این تجربه‌های بزرگ بشری قرار گیرد و نفس خاتمیت در وجودش متجلی شود.

آغاز سفر دنیوی‌اش قرین بود با پیشامدی بی‌هیچ سابقه و تکرار، در میان امواجی از نور که خانه خدا را فرا گرفته بود. در میان بال‌های ملائک که ترانه‌های رمزآلود هستی‌بخش را به کام جاننش فرو می‌ریختند. و علی از نخستین روزها با صدای بال ملائک آشنا شد. و بعد دست تقدیر، سرنوشت او را به محمد گره زد، همو که باید رسالت عظیم را به دوش می‌کشید تا نجات‌بخش بشریت تا ابد شود. سرنوشت، در کودکی علی را به خانه محمد فرستاد و آغوش پر عطوفت پیامبر اکرم(ص) به تربیت آسمانی او پرداخت. علی خود در این باره می‌گوید: من خردسال بودم که پیامبر مرا در کنار خود می‌نشاند و به سینه خود می‌چسبانید و در بستر خود می‌خوابانید و تن من به تن او می‌سایید و بوی خوش خود را به مشام می‌رسانید. گاه چیزی را می‌جوید و در دهان من می‌نهاد. او هرگز نه دروغی از من شنید و نه در رفتارم خطایی دید. من همواره در پی او می‌رفتم و او هر روز یکی از صفات پسندیده‌اش را برای من بیان می‌کرد و مرا می‌فرمود که به آن اقتدا کنم و دوران کودکی علی اینچنین پر بار سپری می‌شد و او را به خلق و خوی رحمه‌للعالمین آشنا و آشناتر می‌ساخت. آرام آرام محمد به آغاز رسالت نزدیک می‌شد و علی همراهش.

آن روزها که محمد آماده نزول وحی می‌شد، علی را در کنار خویش می‌دید و تنها علی بود که به تماشای شهود غیبی پیامبر می‌نشست. خود در نهج‌البلاغه پرده از این راز برمی‌دارد: پیامبر هر سال در غار حرا زمانی چند خلوت می‌کرد و من او را می‌دیدم و کسی جز من نمی‌دید. روزگاری، جز خانه‌ای که رسول‌الله(ص) و خدیجه و من در آن می‌زیستیم، اسلام در خانه دیگری نبود. نور وحی و رسالت را به چشم خود می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم. هنگامی که وحی نازل می‌شد من صدای ناله شیطان را می‌شنیدم. می‌پرسیدم: یا رسول‌الله، این صدای چیست؟ می‌فرمود: صدای شیطان است. از اینکه او را بپرستند، نومید شده‌است. تو هم می‌شنوی، هر چه را من می‌شنوم و می‌بینی، آنچه را من می‌بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی ولی تو وزیر منی و تو به راه خیر می‌روی. روزگار می‌گذشت و می‌گذشت و علی در آن روزگار همه چشم بود و گوش، از پیامبر می‌شنید و فرامی‌گرفت؛ می‌دید و می‌آموخت. تا دست تقدیر الهی آن دو را به غدیر پیوند زد و غدیر طلوع ولایت بود بر مدار هستی. این بود که رسول نور در مورد او فرمود: هرگز کسی قرآن را برای شما تفسیر نتواند کرد، مگر کسی که دست او را گرفته و بلند کرده‌ام.